

نقد برداشت گایر از رد انگاره نگری^۱ کانت

مزدک رجیبی^۲

چکیده

این نوشته تلاشی است برای نشان دادن این نکته که نگاه گایر در کتاب *رد انگاره نگری کانت* با طرح اینکه مکان به شیء فی نفسه قابل اطلاق است تا چه اندازه بر فهمی غیرکانتی و غیر منطبق با نگاه فلسفی کانتی بنا شده و چگونه با همین برداشت غیرکانتی انگاره نگری کانتی را واقع‌گرایانه^۳ فهمیده، درحالی که همه ویژگی بروز اندیشه فلسفی کانت به اینست که شیء فی نفسه یا وجود بیرون از سوژه هست ولی هیچ شناخت پدیدارانه ای از آن ممکن نیست و از همین رو مکان بدان قابل اطلاق نیست. تلاش خواهد شد با رجوع به متن کانت روح اندیشه وی آشکار و از آن طریق فهم تجربه نگرانه^۴ گایر را با تردیدی فلسفی مواجه کرد. برای دفع مطول شدن، مقاله پیش رو تنها به فهم گایر از ویراست دوم نقد نخست کانت نظر داشته، به بخش دیگری از کتاب وی که به آثار متاخر کانت

^۱ Idealism .

^۲ استادیار گروه تاریخ و تمدن غرب، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی .rajabi@ihcs.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۲/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۵/۲۵

^۳ Realistic

^۴ Empiricist

Nachlass استناد کرده نظر نداشته، زیرا روح استدلال وی در آن بخش نیز بر همان فهم تحلیل شده در این مقاله استوار است.

واژگان کلیدی: انگاره‌نگری، شیء فی نفسه، شیء پدیداری، استعلایی، بازنمایی، ظهور، وحدت آگاهی.

(۱)مقدمه:

نخست باید زمینه‌های مدعای گایر روشن شود: وی در ادامه برداشت استراسون (۱۹۶۶، ص ۲۶) طرح کرده که کانت قیاس استعلایی را کمی پیش از انتشار نقد نخست بدان اضافه کرده است، زیرا تصمیم گرفته بود برای صحت تجربه دلیلی با استفاده از آنالوژیهای تجربه یعنی نسبتی وثیق میان خودآگاهی و آگاهی از اعیان ارائه کند. بخش دیگر زمینه مدعای وی در این باب اینست که نقادی کانت درهم آمیخته و مبهم است، که البته این برداشت نیز پیشتر توسط کمپ اسمیت (۲۰۰۳، xxix) طرح شده بود. کمپ اسمیت طرح کرده بود که نقد نخست برای بیان تصورات وی دارای تردید و ابهام است. اینها نکات مهمی نیست زیرا تجلی اندیشه نزد هر فیلسوفی ممکن است با تردید و ابهام و حتی با نکات ناسازگار با یکدیگر همراه باشد. افزون بر مدعای کمپ اسمیت، آنچه برای نگارنده مهم است اینست

مزدک رجیبی ۳

که گایر مدعی است کانت با توجه و استناد به بخش رد ایدئالیزم و نیز آثار متاخرش واقع نگر و نه انگاره نگر است.

با زمینه طرح شده در کتاب گایر در این نوشته کاری نیست، ولی مدعی اصلی گایر اینست که فکر کانت از درون به رد انگاره نگری به ویژه در بخش رد انگاره نگری نقد نخست و برخی آثار متاخر متمایل بوده تا جایی که کانت مکان را قابل اطلاق به شیء فی نفسه دانسته است. تلاش خواهد شد تا موضع فلسفی این مدعی با توجه به روح فلسفه کانت نشان داده شود.

برداشت گایر از رد انگاره نگری کانت بر دو مقدمه استوار است: نخست اینکه اندیشه کانتی پیرامون تطابق واقعیت با شرائط پیشین شناخت مبهم و مردد است. دوم مربوط است به دو روش کانت که یکی روش بازگشتی یا تحلیلی است که در تمهیدات استفاده شده و دیگری روش تالیفی است که در نقد نخست استفاده شده است. (گایر، ۱۹۸۷، صص ۴-۶) با ابتناء بر دو مقدمه مذکور گایر نتیجه گرفته که کانت دست کم پس از ویراست دوم نقد نخست، دیگر انگاره نگر نبوده، زیرا مکان را قابل اطلاق به شیء فی نفسه دانسته است. نشان دادن موضع فلسفی گایر با تدقیق دو مقدمه مذکور میسر است.

۲) توضیح نظر گایر و بیان وجوه تردید در رد انگاره نگری کانتی توسط وی:

گایر مدعی است کانت در رساله افتتاحیه درسگفتارهایش شهود را به گونه دیگری تصور میکرده که بنابه آن شهود میتواند مستقل از فاهمه بازنمای اشیاء بیرونی باشد. چنین برداشتی از متون کانت پایه و ستون مهمی برای فهم گایر از رد انگاره‌نگری در ویراست دوم نقد اول است. چنین فهمی از کانت هادی وی در نسبت دادن اطلاق مکان به شیء فی نفسه به کانت است آنچنانکه گویی کانت چنین میفهمیده است. ولی کانت دست کم در ویراست دوم نقد نخست (کانت، نقد نخست، ۱۹۶۶) درباب تطابق واقعیت با شرائط پیشین شناخت تردید نداشته است. کانت بنا به انقلاب کپرنیکی، شناخت را تعامل میان شهود حسی و دریافت ادراکی فاهمه میدید.

بنا به فهم گایر اما نگاه کانت اینست که نسبت میان امور امکانی، امکان خاص (contingents)، تنها در صورتی ممکن است که از سویی میان جملگی آنها و از سوی دیگر میان آنها و یک علت واحد نسبت و رابطه برقرار باشد. این نگاه پیشفرض گرفته که استفاده واقعی از قوه عقل فراهم کننده شناخت نومنال از همان اشیائی است که با صور مکان و زمان بر ما پدیدار میشوند، زیرا بستگی دوسویه ممکنهای خاص به علتی واحد باید همان اطلاق مکان به اشیاء بیرونی باشد. (کانت، ویراست دوم نقد نخست، ۱۹۹۶) گایر تاکید میکند که کانت در آثار نخستینش به رد انگاره‌نگری باور نداشت زیرا واقع نگر بود و به بیان رد انگاره‌نگری نیازی نمیدید. کانت در تبیین واقع نگریش چنین بیان میکند:

مزدک رجیبی ۵

" محتوای محصل چنین استفاده دگماتیکی از عقل همچنان خیلی محدود است. گر چه تصوراتی متناظر با مقولات متاخر در اینجا استفاده شده اند (نظر کانت در باب هماهنگی عمومی [22, 2:409] بیانگر مفاهیم جوهر، تعامل، علیت و ضرورت و امکان است) محتوای قضیه ای شناخت نومنال از پدیدارها محدود به یک چیز است: اعیانی که بر شناخت پدیدار میشوند، به لحاظ متافیزیکی اموری امکانی، به امکان خاص، بسته به علت واحد مشترکی برای ارتباط دوسویه شان هستند. این بیان البته بیشتر مدعایی در باب عین، به نحو هستی شناسانه متمایز از عین پدیداری، است که همه اعیان پدیداری بدان وابسته هستند تا شهودی نومنال درباره خود آن اعیان پدیداری. " (۱۹۸۷، ص ۱۸)

بند بالا نشانگر واقع نگری کانتی، از دید گایر، است. وی ادامه میدهد که کانت در ویراست دوم به واقع نگری نامبرده باز میگردد که بنا به آن مکان به شیء فی نفسه قابل اطلاق است.

اگر کانت آشکارا بیان میکند (B 1215) که عمل بازنمایی، عین را در قوه فاهمه ممکن میکند، تاکید گایر بر بخش رد انگاره نگری ویراست دوم نقد نخست چونان انکار و نفی آن بیمعنی است. آنچه کانت موکدا در رد انگاره نگری در ویراست دوم (-B 275 279) بیان کرده اینست که شناخت (cognition) تجربی من متعین در زمان، بنا به پیشفرض مبین ثبات شیء بیرون از من است. وجود اشیاء در اینجا تنها به گونه ای

استعلایی چونان ثبات شیء بیرون از آگاهی پدیداری تایید میشود، بنابراین چنین تاییدی حکم تجربه (judgment of experience) نیست، به سخن دیگر اشیاء بیرونی که به صورت پدیداری به وسیله حواس بیرونی ادراک میشوند تایید اشیاء بیرونی در مکان است آنچنانکه چنین تاییدی شرط تعیین زمان است؛ شناخت وجود من همزمان و توامان شناخت بیواسطه وجود اشیاء بیرون از من نیز هست. کانت در اینجا تلاش میکند تا نکته اضافی را بیان کند که در ویراست نخست بیان نکرده بود یعنی آشکار کند که اشیاء بیرونی از تجربه درونی استنباط نمیشوند آنچنانکه انگاره‌نگری ویراست نخست چنین نشان میدهد، بلکه شناخت من به گونه‌ای مستقیم و بیواسطه مستلزم و پیشفرض وجود اشیائی بیرون از من است که البته مکان به آنها به گونه نومنال قابل اطلاق نیست.

کانت در رد انگاره‌نگری، یادداشت نخست، بیان میکند که تجربه درونی بر پایه تجربه بیرونی است، یعنی تجربه یا شناخت تجربی از من همواره در زمان است که نیازمند یا مستلزم تجربه بیرونی اشیاء دگرگونی ناپذیر بیرون از من است. مشکل اینست که آیا چنین برداشتی با انقلاب کپرنیکی کانت سازگار است. کانت بیان میکند:

"البته چنین است که بازنمایی من هستم که بیانگر آگاهی همراه با هر حکم تجربی است بیواسطه شامل وجود یک سوژه فی نفسه است، البته نه بیانگر هیچ شناخت تجربی از آن."

مزدک رجبی ۷

اکنون به مقدمه دوم گایر میپردازم که مربوط به بحث روش یعنی روش تالیفی است: مراد از روش تالیفی همان قیاس استعلایی طرح شده در نقد نخست است. از نظر گایر بیان کانت درباره قیاس استعلایی و نقش و جایگاه آن با تردید همراه بوده است. (۱۹۸۷، ص ۸۱) به نظر نگارنده مرکز ثقل برداشت گایر در باب تردید کانت در طرح قیاس استعلایی بر بنیان فهم کانت از تجربه استوار است. گایر بیان میکند که مواضع کانت در B 218 و B 219 متفاوت و حتی متناقض اند. وی بخش نخست موضع کانت را معنای ابژکتیو تجربه و بخش دوم موضع وی را معنای سوژکتیو تجربه میفهمد. (۱۹۸۷، ص ۸۱) بدین ترتیب از نظر وی فهم کانت از تجربه روشن و مشخص نیست.

اما میتوان نشان داد که این دو بخش دور از هم نیستند: کانت در B 219 بیان میکند که فهم (apprehension) (خود گایر در ترجمه اش واژه آلمانی کانت را چنین ترجمه کرده است) کنارهم قرارگرفتن بازنماییهای امکانی است، ولی ادامه میدهد که شناخت اعیان به واسطه ادراکات حسی در هر تجربه ای نیازمند کثرتی حسی است که به نحو ابژکتیو در زمان بازنمایی میشوند، این بازنمایی به واسطه ارتباط بخشی مفاهیم پیشین یا همان مقولات است که ضرورت را با آنها همراه میکند و بنابراین تجربه تنها و تنها به واسطه ارتباط ضروری میان ادراکات حسی میسر است. (B 219) از نظر کانت cognition از apprehension متمایز است آنچنانکه cognition آن شناخت تجربی

است که در آن عمل وحدتبخش ارتباط بخشی ضروری میان کثرات حسی رخ داده، ولی apprehension همان بازنماییهاست که به نحو امکانی از کثرات حسی ترکیب یافته اند بدون اینکه ضرورتی میان آنها برقرار باشد. این دو بنا به تحلیل کانت از اعمال قوه فاهمه از یکدیگر جداشده اند ولی درواقع هر شناخت تجربی ممکن با ضرورت ناشی از مفاهیم یا همان مقولات پیشین همراه است. عمل وحدتبخش ارتباط بخشی میان کثرات حسی، افزون بر مفاهیم یا مقولات پیشین قوه فاهمه ناشی از وحدت آگاهی apperception است که در هر حکم تالیفی ماتقدمی نهفته است.

گایر اما ادعا میکند که وحدت آگاهی نزد کانت متضمن هیچ گونه بازنمایی ارتباط میان بازنماییهاست (۱۹۸۷، ص ۸۲) یعنی وحدت آگاهی هیچ گونه کارکرد عینیتبخشی (objectifying) ندارد. مراد وی اینست که تردید کانت در طرح قیاس استعلایی سبب شده وی تصمیم قاطعی درباب نقش وحدت آگاهی در تجربه نگرفته باشد و نتیجه میگرد وحدت آگاهی متضمن عینیتبخشی به بازنماییهاست و نمیتواند باشد. در حالیکه چنین به نظر نمیرسد؛ کانت در همان بندی که پیشتر نقل قول شد آشکارا بیان میکند که تجربه تنها از طریق بازنمایی ارتباط ضروری میان ادراکات حسی ممکن است (B 219). این بازنمایی برای ارتباط بخشی ضروری میان بازنماییهای ما و اعیان شناخت کفایت میکند،

مزدک رجبی ۹

یعنی وحدت آگاهی که چنین ارتباط ضروری را میسر میکند عامل عینیتبخشی به بازنمایهای سوژه یا من استعلایی است.

(۳) نقد برداشت گایر از نقد نخست کانت ویراست دوم

البته باید توجه کرد همانگونه که گایر طرح میکند A 107 خیلی مهم است، زیرا کانت آن را چونان راهی دیگر پیشنهاد کرده که آگاهی از وحدت من (سوژه)، متضمن آگاهی از اعیان است. این فهم کانتی را چگونه میتوان با برداشت انگاره نگر وی در ویراست نخست سازگار نشان داد؟ گایر این گونه فهمیده که کانت میان دو وحدت آگاهی (apperception) تمایز قائل شده؛ یکی اسناد به ابژه، اعیان یا متعلقات شناخت، و دیگری اسناد به سوژه یا من استعلایی است و مدعی است که گویی خود کانت نیز چنین برداشت دوگانه ای داشته است (۱۹۸۷، ص ۸۴). اما چنین به نظر نمیرسد زیرا کانت وحدت آگاهی را به دو معنی تعریف نکرده بلکه دو وجه آن را روشن کرده است: وجه سوژکتیو و وجه ابژکتیو. (R 224, 15;85, B and B 139) بنابه نظر کانت وحدت آگاهی دو کارکرد دارد که به هیچ روی نافی یکدیگر نیستند؛ از سویی شرط ارتباط بخش کثرات بازنمایها است که به عین ارجاع دارند، و از سوی دیگر شرطی است که به وسیله آن همه بازنمایها به یک سوژه متعلقند. این دو کارکرد دو وجهی هستند که با هم انگاره نگری استعلایی

کانت را معنی میکنند که از سویی در تقابل با تجربه نگری جان لاک می‌باشد و از سوی دیگر توامان در تقابل با جزم‌نگری^۵ عقل انگارانه (لایبنتزی-وولفی) و شکاکیت^۶ هیومی است. اما مشکل دیگر برداشت گایر اینست که وی متوجه آن مطلبی نشده که آلیسون بدان توجه کرده است (Allison, 2004, p. 160) بنا به نظر آلیسون مسئله کانت هماهنگی شناختی (cognitive fit) است؛ اینکه چگونه محتوی یا اجزاء شناخت که همان بازنماییهای قوه حساسیت یا ادراکات حسی و قواعد پیشین و ضروری فاهمه هستند باید با هم هماهنگ و جور شوند تا تجربه پدیداری میسر باشد. بنابه این نظر طرح ترکیب بخش قیاس استعلایی با بخش رد انگاره نگری توسط امثال گایر به جهت رد انگاره نگری کانتی است. نگارنده با این توجه دقیق آلیسون موافق است زیرا مرکز ثقل نظر گایر بر چنین ترکیبی برای رسیدن به غایت نامبرده است. وی این دو بخش را توامان طرح کرده تا نشان دهد کانت پیش از ویرایش نخست نقد نخست واقع نگر بوده و از ویراست دوم نقد نخست تا آثار متأخرش به همان واقع نگری بازگشته و از انگاره نگری ویراست نخست نقد نخست دست کشیده است.

^۵ Dogmatism.

^۶ Scepticism.

افزون بر نقد آلیسون بر گایر به نظر میرسد گایر در جستجوی تبیین علی شناخت از منظر کانتی است در حالی که خود کانت چنین نظری نداشته است (Rockmore, 2011, p. 41). کانت نظر خود را صراحتاً در نامه ای خطاب به هرترز مینویسد:

"از خود پرسیدم: ارجاع آنچه در ما بازنمایی *Vorstellung* نام دارد به عین یا متعلق شناخت *Gegenstand* بر چه بنیانهایی استوار است." (Kant, letter to Herz, 11 February 1772, in *Correspondence*, 132, Notes and Fragments.)

شیء فی نفسه:

نکته دیگر و مهم اینست که گایر کانت را در ارتباط با موضوع شیء فی نفسه هم مردد میداند. شاید انتساب تردید فلسفی به کانت در باب شیء فی نفسه از سوی گایر منصفانه باشد. راکمور هم علیرغم دارابودن برداشت دیگری از فلسفه کانت همین تردید را به کانت ولی به گونه ای متفاوت نسبت داده است. بنابه نظر وی کانت نقد نخست به بازنمایی بودن شناخت *representationalist* باورمند است ولی کانت آثار متأخر به تقومی بودن شناخت *constructivist* باورمند است. مراد وی از تقومی بودن شناخت اینست که اعیان یا متعلقات شناخت به واسطه سوژه بر بنیان قواعد پیشین و ضروری فاهمه تقوم می یابند یا برساخته میشوند. بنابراین تقوم نگری کانتی از انقلاب کپرنیکی وی ناشی میشود. اما به نظر نگارنده علیرغم نکته بیان شده توسط راکمور (۲۰۱۱، صص ۴۷-۴۸) که

تردید نسبت داده شده به کانت در باب انتخاب میان تبیین علی و بازنمایانه ادراک حسی یا تبیین تقومی و غیربازنمایانه ادراک حسی را واقعی میداند، باید توجه کرد که کلیت فلسفه کانتی تخطی از قانون جهان‌پدیداری که همانا جهان تجربه ممکن است را به هیچ رو روانمیدارد. گایر مصرانه بیان میکند که نظر کانت متعلق به فهم بازنمایی شناخت است (۱۹۸۷، صص ۳۱۱-۳۱۲) یعنی کانت مکان را به اعیان و اشیاء بازنمایی شده قابل اطلاق هستی‌شناسانه در نظر داشته ولی به نظر نگارنده کانت به اندیشه افلاطونی نزدیکتر است، دست کم تا آن اندازه که شرایط پیشین تجربه از جمله مکان به هیچ رو تجربه پذیر نیستند، به سخن دیگر به نحو هستی‌شناسانه به شیء بیرون از سوژه قابل اطلاق نیستند.. شاید بتوان گفت وی جهان را به دو وجه بخش میکند: جهان‌پدیداری که سوژه آن را تجربه میکند و جهان نومنال یا همان شیء فی‌نفسه یا وجود که انسان در آن چونان موجودی خودمختار به لحاظ اخلاقی *autonomous* با اراده آزاد عمل میکند.

باید متوجه بود که مسئله شیء فی‌نفسه یا وجود فی‌نفسه برای فلسفه کانتی معضل و مشکلی بنیادین است و همه تلاش نگارنده اینست که نشان دهد چنین وضعیت متناقض نما و پرمخاطره‌ای نه تنها از اهمیت فلسفه کانتی نمیکاهد بلکه دقیقاً نشان‌دهنده عمق و توانایی بروز اندیشه نزد کانت است، زیرا از فلسفه نمیتوان و نباید انتظار داشت که معضل و مسئله‌ای بنیادین را حل کند، بلکه میتوان و باید انتظار داشت که متوجه آن شود و

آن را آشکار کند. این درست است که در اندیشه کانتی رابطه علی شیء فی نفسه با شناخت قابل دریافت توسط قوای فاهمه و حتی عقل intelligible نیست اگر علیت چونان مقوله فاهمه تنها در قلمرو شناخت (پدیداری) قابل اطلاق باشد و البته که بنا به روح فلسفه کانت چنین است. گایر اما تلاش کرده از میان متون کانت مستندات و ارجاعاتی برای حل مسئله بیابد غافل از اینکه مسئله در آنجایی که او در جستجویش است قابل حل نیست زیرا اطلاق مکان به شیء فی نفسه همه تفکر کانتی را مختل می کند که چه بسا بصیرت و فراست اندیشه وی را نادیده می انگارد. فهم دیگری از کلیت اندیشه کانتی دریچه ای به مواجهه ای دیگرگون با مسئله میتواند بگشاید. کانت صراحتاً معنی شیء فی نفسه را چنین بیان کرده است:

"نام مغرورانه هستی شناسی که مفروض است به توانایی شناخت پیشین اشیاء به نحو کلی در نظریه ای نظام مند باید جای خود را به شناخت و نظری متواضعانه بدهد که تحلیل صرف فاهمه محض است." (A 247/ B 303)

این بیان کانت دقیقاً همان نظر نگارنده است که مسئله شیء فی نفسه همواره مسئله باقی می ماند و کانت به نحو فلسفی خودآگاه است که نمیتوان آن را حل کرد بلکه باید وجوه آن را آشکار کرد و به فهم آن نزدیک شد. به نظر نگارنده راه حل گایر تلاشی در راستایی غیرکانتی است زیرا این مسئله اساساً از آن دست مسائلی نیست که به راه حل نیاز

داشته باشد یا حل شدنی باشد بلکه همانگونه که پیشتر بدان اشاره شد باید با آن درگیر شد و آن را هضم کرد. از سوی دیگر فهم راکمور از اندیشه کانتی، که پیشتر بدان اشاره شد، فهمی پدیدارشناسانه، هوسرلی، است که شیء فی نفسه را کاملا استعلایی انگاشته، در حالیکه کانت در ویراست B تعبیر عین/استعلایی را حذف کرده است. کانت در پاسخ به نظر هیوم در باب علیت، آن را بنا به اصل لاینیتزی جهت کافی میفهمد. از آنجا که کانت در جستجوی علت ظهور شیء appearances اعیان در قالب ادراکات حسی است به گونه ای که این ظهورات معلول آن اثر باشند، نمیتواند بنا به انقلاب کپرنیکی در جستجوی دریافتی درونی از آن علت باشد؛ بنابراین نگاه تقوم نگرانه راکمور که عین یا متعلق شناخت را عین استعلایی میدانند این تعارض کانتی را نادیده گرفته و البته باتوسل به برداشت پدیدارشناسانه هوسرلی از عین استعلایی چنین کرده است. بنا به پدیدارشناسی دوره استعلایی هوسرل، عین یا شیء به نحو استعلایی در قلمرو آگاهی برساخته می شود، با صرفنظر کردن از واقعیت بیرونی و مستقل از اعیان یا اشیاء که بر آمده از اصل هوسرلی و ضد طبیعت انگارانه وی یعنی اپوخه است. بنا به بیان صریح خود کانت تنها بر زمینه تجربه میتوان تصمیم گرفت که آیا با ظهور شیء یا با شیء فی نفسه مواجهیم. (B62, 186) این تصمیم تنها و تنها آن هنگام میسر است که راهی به شناخت شیء فی نفسه جدای از ظهور شیء نزد آگاهی وجود میداشت که ندارد، بنابراین نمیتوان نتیجه گرفت اگر پدیداری هست

چیزی ظاهر میشود. دست آخر نمیتوان نتیجه گرفت که پدیدار همان شیء فی نفسه است بنابراین نظر راکمور نادیده انگاشتن درگیری خود کانت با فلسفه اش است. شیء فی نفسه ممکن نیست ظهور یابد بنابراین نظر دو وجهی مبتنی بر ظهور شیء فی نفسه به صورت شیء استعلایی (Rockmore, 2011, p. 54) راه حلی ساده انگارانه به نظر میرسد.

شاید راهی برای تعدیل این نگاه وجود داشته باشد که بنا به آن نباید بازنمایی را چونان پدیدار در نظر گرفت. شیوه منصفانه خواندن و فهم متون کانت اینست که جوهر فلسفی وی در آن حفظ شود یعنی از سویی شیء فی نفسه چونان مرز شناخت محفوظ و همواره لاینحل بماند و از سوی دیگر و البته در همان راستا پدیدار از بازنمایی متمایز نگاه داشته شود. باید متفطن بود که شیء فی نفسه برای عقل عملی و درجهت بنیاد کنش اخلاقی کارکرد دارد نه شناخت نظری، و با در نظر گرفتن کلیت فلسفه کانت چنین فهمی از متون کانت تناسب و سازگاری بیشتری نسبت به برداشت گایر از آن متون دارد.

۴) جمع بندی:

نخست اینکه درست است کانت صراحتاً در ویراست دوم نقد نخست بیان کرده شناخت تجربی از وجود خود ما در واقع اثبات وجود اعیان بیرون از ماست (B xl, B 275) ولی قصد وی فراتر رفتن از قلمرو شناخت پدیداری نیست زیرا فراتر از مرز شناخت غیرقابل شناخت است. بیرون و فراتر از شناخت تجربی ما شیء یا عین فی نفسه

قابل شناختی برای آگاهی ما درکار نیست به خلاف آن مدعای بزرگ گایر که بیشتر تحلیل شد. باید توجه داشت گرچه کانت در رد انگاره‌نگری طرح میکند که تعیین زمانمند آگاهی به خود، متضمن ارجاع به اشیاء بیرونی در مکان است، ولی چنین الحاقی با سخن وی در ویراست نخست در تناقض نیست. وی با ویراست دوم خواسته به نحو استعلایی تاکید کند که شیء فی نفسه شرط ضروری تبیین داده‌های حسی است، نه اینکه توان شناخت مستقیم شیء فی نفسه را اثبات کند. اگر وی قصد داشت تا شیء فی نفسه را اثبات کند همه فلسفه وی و انقلاب کپرنیکی چون بن مایه فلسفه اش بیمعنی میبود؛ بنابراین رد انگاره‌نگری برای رسیدن به چنین مقصدی طراحی و بیان نشده است. از این منظر فهم گایر با روح انگاره‌نگری ویژه کانت مغایر است.

دوم اینکه استدلال گایر بر پایه ای استوار است که نگارنده کاملاً آن را گمراه کننده میبیند. وی مدعی است کانت باید از میان فروکاستن اعیان به ظهوری سوپرتکتیو یا پذیرش شیء فی نفسه یکی را برگزیند (۱۹۸۷، ص ۲۸۲). راه سومی نیز ممکن است: اگر بپذیریم کانت باید شیء فی نفسه را همواره در نظر بگیرد ولی چونان پیشفرض ضروری استعلایی تبیین تجربه ممکن ما که همان حوزه شناخت (پدیداری) یا جهان پدیداری است و نه چونان مدعایی هستی‌شناسانه برای اطلاق شناخت به آن. شیء فی نفسه پیشفرضی ضروری و استعلایی است که مرز جهان پدیداری قابل شناخت برای ماست و همواره

غیرقابل شناخت باقی می ماند و گذر از آن ناممکن است، گرچه فلسفه استعلایی کانتی نمیتواند آن را حذف کند؛ بنابراین شیء فی نفسه باید چونان منبع داده های شناخت مفروض باشد، ولی چونان شرط شناخت یا جهان پدیداری و نه چونان موجودی که قابل شناخت یا فروافتادن در جهان پدیداری است.

راه سوم بر بنیان انگاره نگرى استعلایی استوار و در واقع همان است. در این فلسفه شناخت شیء فی نفسه و اطلاق مکان به آن ناممکن و بیمعنی است و از سوی دیگر تقویم اعیان تجربه به معنای فروکاستن آنها به بازنمایی سوژکتیو نیست زیرا آنها بنا به نظر کانت صحت ابژکتیو دارند. آنالوژیهای تجربه (جوهر، علیت و تعامل) همراه با مقولات فاهمه و وحدت استعلایی آگاهی (apperception) متضمن صحت ابژکتیو تجربه پدیداری است. بازنماییهای شناخت به شیء فی نفسه بیرون از ما ارجاع ندارند زیرا مادامی که از مرز شناخت فراتر نرویم چیزی درباره شیء فی نفسه نمیتوان گفت و این همان تخطی گایر است که از نحوه فهم وی خبر میدهد. شیء فی نفسه را تنها به نحو استعلایی میتوان را لحاظ کرد زیرا روح انگاره نگرى استعلایی کانت، تفکر را به چنین برداشتی رهنمون میشود.

- Allison, Henry E. (1990) *Kant's Theory of Freedom*, Cambridge University Press, Cambridge.
- Allison, Henry E. (1996) *Idealism and freedom: Essays on Kant's theoretical and practical philosophy*, Cambridge University Press, New York.
- Allison Henry E. (2004) *Kant's Transcendental Idealism*, Yale University Press, New Haven & London.
- Emundts, D. (2010) *The Refutation of Idealism in The Cambridge Companion to Kant's Critique Of Pure Reason*, Edited By Paul Guyer, Cambridge University Press, New York.
- Guyer, P. (1987) *Kant and the Claims of Knowledge*, Cambridge University Press, Cambridge.
- Hegel, G. W. F. (2004) *Phenomenology Of Spirit*, Translated by A. V. Miller with Analysis of the text and Foreword by J. N. Findlay, Oxford University Press, Oxford and New York.
- Heidegger, M. (1962) *Kant and the Problem of Metaphysics*, trans. James S. Churchill Bloomington: Indiana University Press.
- Kant, I. (1996) *Critique Of Pure Reason*, translated by Pluhar, W. S., introduction by Kitcher, P., Hackett Publishing Company, Inc, Indianapolis/Cambridge, 1996.
- Kant, I. (2004) *Prolegomena to Any Future Metaphysics with Selection from the Critique of Pure Reason*, Translated and Edited By Hatfield G., Cambridge University Press, New York.
- Kant, I. (2005) *Notes and Fragments*, Edited by Paul Guyer, Translated by Curtis Bauman, Paul Guyer, Frederick Rauscher, Cambridge University Press, Cambridge.
- Kemp Smith, N. (2003) *A Commentary to Kant's Critique Of Pure Reason*, Palgrave MacMillan, New York.
- Longuenesse, B. (2000) *Kant and the Capacity to Judge: Sensibility And Discursivity In The Transcendental Analytic Of The Critique Of Pure Reason*, translated by Wolfe, C. T. Princeton University Press, Princeton & Oxford.

مزدک رجبی ۱۹

Longuenesse, B. (2006) *An Interview With Beatrice Longueness*, New York University.

Rockmore, T. (2011) *Kant and Phenomenology*, The university of Chicago Press, Chicago and London.

Strawson, P. F. (1966) *The Bounds Of Sense: An essay on Kant's Critique of Pure Reason*, Routledge, London & New York.

